

زیر آسمان فیروزهای

با آثاری از زنده‌رودی، لاشایی، شجریان حراج «گوهران» برای کودکان دارای نقص ایمنی

● **شرق:** به محض ورود به آپارتمانی که قرار است در آن تا چند دقیقه دیگر از فروش آثار هنری صحبت شود، تابلوهای بزرگان هنرهای تجسمی خودنمایی می‌کند؛ تابلوهایی از جعفر روحبخش، حسین زنده‌رودی، فریده لاشایی، منوچهر شبیانی و هنرمندانی دیگر که عمر بسیاری از این آثار به نیم‌قرن یا بیشتر می‌رسد و ارزش معنوی آنها را نمی‌توان محاسبه کرد. اثری از محمدرضا شجریان هم بین تابلوهاست. سعیده آبتناسان صاحب مجموعه گوهران از یک اتفاق صحبت می‌کند؛ اتفاقی که منجر به تصمیمی بزرگ از سمت او شده است؛ «فوت یکی از دوستان مجموعه‌دارم شوک بزرگی برپایم بود. بعد از گذشت هشت ماه وقتی فرزندش به ایران آمد و من برای دیدن خانه و مجموعه‌های دوستم که از دست رفته بود به خانه‌اش رفتم با وضعیت اسفناکی روبه‌رو شدم. داخل زیرزمین او پر بود از آثار هنری و مجموعه‌های بی‌نظیری که بر اثر عدم مراقبت صحیح از آنها و گذر زمان، از بین رفته بودند. حتی یکی از آثار به نظرم آتشنا آمد که دیدم برای سهراب سپهری است و تابلویی با این قدمت و ارزش هنری از بین رفت و از این اتفاق واقعا غمگین شدم.



او ادامه داد: «همین اتفاق من را به این فکر انداخت که کاری را آغاز کنم و به‌نوعی انگیزه‌ای در مجموعه‌داران ایجاد کنم. درست است که خریدن اثر هنری از هنرمندان و حمایت از آنها کار خوبی است، اما انباشته‌شدن آنها و ازبین‌رفتن‌شان پس از گذشت سال‌ها فایده‌ای ندارد. اگر هنر بخواهد جاودانه شود، باید آثار دیده شوند و فروش تصدادی از آنها در یک جریان خیرانه قرار گیرد».

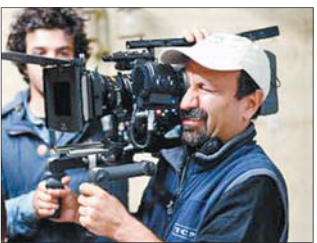
سعید آبتناسان در میانه صحبت‌هایش از احداث یک بیمارستان سخن گفت؛ بیمارستانی که برای کودکان نقص ایمنی اولیه ساخته می‌شود. آبتناسان می‌گوید به دلیل علاقه همیشگی‌اش به کودکان و اینکه فرزندی ندارد همیشه برای انجام کار خیر برای آنها پیش‌قدم بوده است؛ این‌بار نیز بنای فروش آثار را بر همین اساس گذاشته است و صد اثر از مجموعه شخصی‌اش را به حراج می‌گذارد. آثاری که از ۴۰ تا ۷۰۰ میلیون قیمت‌گذاری شده‌اند.

البته آبتناسان در این حراج تنها نیست و همایون ارشادی از بازیگران سینما نیز او را در این حراج یاری می‌کند و چکش روز حراج به دست اوست. نگاه ارشادی به کاری که قرار است انجام دهد، کمی متفاوت است؛ او معتقد است این یک کار حرفه‌ای است و نکات ظریفی برای انجامش لازم است که نیازمند داشتن تجربه در این زمینه است. هرچند که او آدم بی‌تجربه‌ای در این‌زمینه نیست، اما فروش آثار نیازمند دانستن نوعی روان‌شناسی است و در بخش دیگری از صحبت‌هایش درباره آشنایی‌اش با هنرهای تجسمی نیز گفت: «من برحسب تصادف بازیگر شدم و خودم معماری خواندم، با هنرهای تجسمی بزرگ شدم‌ام و از کودکی نقاشی می‌کشیدم؛ بنابراین از این هنر دور نیستم و زندگی من با این هنر گره خورده است».
چگونگی قیمت‌گذاری آثار نیز از دیگر نکاتی است که آبتناسان به آن پاسخ داد و گفت: «۲۰ سال پیش شاگرد خانم سیحون بودم و با سبک‌های گالری‌داری و مجموعه‌داری آشنا هستم و به‌راحتی می‌توانم روی آثار قیمت‌گذاری کنم و این کار را شخصا انجام دادم».

او درباره اثر تک محمدرضا شجریان – خواننده – در این حراج نیز گفت: اثر خوشنویسی شجریان که در این حراجی ارائه می‌شود، به لحاظ تاریخی اثری قدیمی است و به دلیل دوستی نزدیک استاد شجریان و دایی‌ام (مرتض کاخی) برخی از آثار ایشان از سوی آقای کاخی خریداری شد و به دلیل دوستی آقای کاخی با بسیاری از هنرمندان، من از سن کم با هنرمندان ارتباط داشته‌ام و آثار آنها را دیده‌ام. این مجموعه‌دار دربارۀ اصالت آثار این حراج نیز گفت: «این آثار مستقیما از خود هنرمند خریده شده‌اند. بنابراین اصالت آنها تأیید شده است».

پس از بهرام بیضایی، سناریوی جدید

کیهان مقابل «فرهادی»



شرق: اصغر فرهادی قرار است سال ۲۰۱۷ در انستیتو فیلم دوحه قطر فیلم تدریس کند و این حرکت فرهنگی پس از تهیه‌کنندگی فیلم فروشنده به دست این مؤسسه قطری، سرآغاز انتقاد شدیدالحن روزنامه

کیهان از فیلم‌ساز اسکاری ایران شده است. در یکی، دو هفته اخیر پس از بهرام بیضایی، فرهادی دومین فردی است که با چنین هجمه تندی روبه‌رو می‌شود. اصغر فرهادی پیش از این گفته بود که فقط ۱۰ درصد از کل سرمایه فیلم «فروشنده» را قطری‌ها پرداخت کرده‌اند. او پیش‌بینی کرده بود که مثل فیلم «جدایی نادر از سیمین» وزی می‌رسد که گردادن به فیلم «فروشنده» هم بسطیافته‌تر شود.

تعبیر عجیب کیهان

روزنامه «کیهان» در شماره روز گذشته‌اش نوشت: به نظر می‌رسد تدریس فرهادی در این مؤسسه قطری در ادامه تعهدات قبلی‌اش برای ساخت فیلم «فروشنده» باشد، چراکه چهره‌های شناخته‌شده‌تری از فرهادی وجود دارند که با توجه به سرمایه این کمپانی قطری می‌توانستند به‌عنوان مدرس انتخاب شوند».
باین‌حساب خرید جوایز اسکار و گلدرگلوب و... توسط قطر کاملا محتمل به نظر می‌رسد. اصغر فرهادی باید به این نکته توجه داشته باشد که همکاری وی با مؤسسه وابسته به حکومت قطر که همه چیز را در سطح جهان با پول معامله می‌کند و از هیچ جنایتی فروگذار نکرده است نمی‌تواند در نهایت به‌نفع ایشان باشد و باید از موارد مشابهی که در تاریخ معاصر و هم‌اکنون

فرانک آرتا: امسال جایزه بخش «هنر و تجربه» جشنواره سینما -حقیقت نیز به بهتاش صناعی‌ها، تهیه‌کننده فیلم «دیپلماسی شکست ناپذیر آقای نادری» اهدا شد که این فیلم مشترکا ازسوی صناعی‌ها و مریم مقدم کارگردانی شده است. سوژه فیلم «دیپلماسی شکست‌ناپذیر آقای نادری» از جذابیت زیادی برخوردار است و از همه مهم‌تر مواجهه کارگردانان فیلم با این سوژه بود. ضمن اینکه موضوع رابطه ایران و آمریکا از یک سو و توافق و توافق و نحوه اجرای آن از جمله موضوعات داغ روز جامعه ماست که همین مسئله توجه‌ها را به این فیلم مستند جلب می‌کند. به بهانه موفقیت فیلم در جشنواره سینما – حقیقت، با بهتاش صناعی‌ها و مریم مقدم گفت‌وگو کردیم.

❧ بعد از فیلم داستانی و شاعرانه «احتمال باران اسیدی»، چرا سراغ چنین سوژه‌ای در فیلم مستند رفتید؟

صناعی‌ها: درواقع ما سراغ این موضوع نرفتم. موضوع به سراغ ما آمد. البته همواره سینمای مستند مورد علاقه من بوده و هست، یعنی از آنجایی که به باورپذیری و واقع‌گرایی در سینمای داستانی اعتقاد دارم، پس خودبه‌خود نمی‌توانم طرفدار سینمای مستند نباشم. سینمای مستند را به علت ارتباط بی‌واسطه‌ای که با مخاطبانش برقرار می‌کند و رئالیسمی که ذاتا در آن جریان دارد، به‌شدت دوست دارم. به بیان صحیح‌تر، قالب مناسب کار آن چیزی است که موضوع و سوژه برای شما تعیین می‌کند که این قالب بسته به اینکه در کدام شیوه بیانی گویاتر و تاثیرگذارتر عمل می‌کند، می‌تواند داستانی، مستند یا حتی انیمیشن باشد. من همان‌قدر که سینمای داستانی را دوست دارم، به سینمای مستند و انیمیشن نیز علاقه‌مندم.

❧ اصولا سوژه در فیلم مستند نقش کلیدی دارد. اصلا چگونه این سوژه را یافتید؟ به عبارت دقیق‌تر، آن شما را یافت یا شما آن را؟

مقدم: ماجرا از زمانی آغاز شد که ما سه سال پیش وقتی مشغول مراحل آماده‌سازی فیلم «احتمال باران اسیدی» بودیم، دوستی برپایان تعریف کرد که مردی فرشی بافته و چندسال است که تلاش می‌کند آن را از طرف مردم ایران به دست رئیس‌جمهور آمریکا برساند. موضوع برپایان آن‌قدر جالب بود که خواستیم آقای نادری را از نزدیک ببینیم. بعد از آن کم‌کم به این فکر افتادیم که این داستان چقدر جذاب است و قابلیت تبدیل‌شدن به فیلم مستند را دارد.

صناعی‌ها: بله همان‌گونه که اشاره کردید، دقیقا سوژه در سینمای مستند حرف اول را می‌زند و اصلا تفاوتش با سینمای داستانی در همین است. از آنجا به‌بعد این سوژه است که تو را با خود می‌کشد و فیلم‌ساز در صحیح‌ترین شکل آن باید صرفا یک ناظر و راوی باشد. البته هستند مستندسازانی که بسیار کنترل‌شده و حتی چیده‌شده به سراغ موضوعشان می‌روند که من این شیوه را نمی‌پسندم! چون معتقدم بهتر است در آن صورت فیلم داستانی از روی موضوع یا شخصیت ساخته شود.

❧واقعیت این است که وقتی آقای نادری را در ابتدای فیلم دیدم، در

هنر

نامه‌ای از محمد آقازاده درواکنش به یادداشت «نخبه‌کشی در هنر»»

این نگرانی را جدی بگیر



احمد غلامی عزیز سلام، اگر شما سردبیر شرق نبودید و از حوالی سال ۱۳۶۰ در ذهنم نبودی و خاطرات مشترک نداشتیم و نمی‌دانستم چند بار بسته‌شدن روزنامه‌ها را به تلخی تجربه کرده‌ای، این نامه را خطاب به تو قلمی نمی‌کردم، همین دوستی بود که وقتی «شباب» منتشر شد، به‌خاطر رفاقت، مطلب بی‌چشمداشت می‌نوشتم و کلی ذوق می‌کردم و آخرین بار هم در نمایشگاه یکدیگر را دیدیم و از خرم‌ان و معرفت بچه‌های پایین فلاح و نازی‌آباد گفتیم. چرا این‌جمله‌ها را برایت می‌نویسم، می‌گویم و می‌پرسم چرا در روزنامه تو، کسی اعضای کمپین «نه به شهزاد» را به شکایت و در حقیقت زندان و تازیانۀ تهدید کرده است. متعجب شدم و مطلب حسن فتحي، سازنده و رفیق قدیمی‌ام را خواندم که از روایت بی‌طرف و مستقل تاریخ در «شهزاد» سخن می‌گوید و این سریال را قربانی همین بی‌طرفی و استقلال معرفی می‌کند. من در این مورد حرف دارم شاید بنویسم؛ ولی می‌دانم این دعوت به تعزیر در یک روزنامه در تاریخ نه به نیک‌نامی خواهد ماند و همه به دنبال رد پای دلیلی می‌گردند که یک روزنامه که ادعای اصلاح‌طلبی دارد دعوت به داغ و درفش کرده و از نخبه‌کشی کلایه می‌کند. در تاریخ بزرگ نخبگانی در جامعه زبان سرخ‌شان سرشان را بر باد داد. نخبه‌کشی از طریق نقادی و خواست شفافیت حکایت عجیبی است که

مقدم: اینکه به دلیل نوع مستند، زمان و پایان کار پیش‌بینی‌شده نبود و ما باید قدم‌به‌قدم با اتفاقات روز و شخصیت‌هایمن پیش می‌رفتیم و این یعنی ریسک پیش‌بینی‌ناپذیریبودن زمان، سرمایه و کار.

صناعی‌ها: برای من سخت‌ترین بخش کار، چالش با آقای نادری بود.

❧ آیا راه‌یافتن به خلوت آقای نادری راحت بود؟
صناعی‌ها: اصولا راه‌یافتن به خلوت هر شخصیتی در هر فیلم مستند کار سختی است، اما همان‌طور که در فیلم مشخص است، راه‌یافتن به درون خلوت آقای نادری دوچندان سخت‌تر بود. به‌همین‌دلیل ما سعی کردیم چند ماه اول را صرفا به دوستی با ایشان بگذرانیم و به‌مرور دوربین را وارد روند کار کنیم. **مقدم:** فکر می‌کنم مهم‌ترین نکته در کار مستند و ارتباط با شخصیت‌های واقعی، جلب اعتماد شخصیت‌هاست. اینکه حس کند فیلم‌ساز قصد تخریب آنها را ندارد.

❧ کارگردانی مشترک، لزوما به معنای دیدگاه مشترک است، عذاب مشترک یا همدلی مشترک؟
مقدم: فکر می‌کنم هر سه!، یعنی لازمۀ شروع کار مشترک، نگاه و جهان‌بینی مشترک است و سپس همدلی مشترک و در طول کار و به جهت سختی‌های معمول کار فیلم، عذاب مشترکی که به هر دو طرف وارد است و حتی به دلیل نداشتن استقلال یک کارگردان این چالش گاهی مضاعف و از طرف دو همکار بر یکدیگر نیز هست. **صناعی‌ها:** همان‌طور که خانم مقدم گفت، در کار مشترک مهم این است که دو نفر جهان‌بینی یکسانی در ارتباط با موضوع داشته باشند. چون در صورت اختلاف در جهان‌بینی است که امکان این همکاری میسر نخواهد شد، ولی اختلاف‌سلیقه و اختلاف‌نظر در جزئیات حتما به‌بهبود کار و چکش‌کاری اثر کمک خواهد کرد. درباره من و خانم مقدم هم همواره همین نکته صدق می‌کند. ما ساعت‌ها در ارتباط با جزئیات کار بحث می‌کنیم تا زوایای مختلف برابیمان روشن شود و آن‌موقع است که به تصمیم نهایی می‌رسیم.

❧ آیا شما در کار اعتقاد به تقسیم‌بندی مسئولیت دارید؟

مقدم: درواقع برای ما دو نفر که رابطه‌مان صمیمی‌تر از دو همکار به دلیل زندگی مشترک‌مان است، این تقسیم وظایف خیلی شکل برنامه‌ریزی‌شده‌ای ندارد؛ در کارهای مختلف، شکلش هم تغییر می‌کند؛ یعنی در بخشی که بهتاش قوی‌تر است، او عمل می‌کند و به همین شکل من در بخشی دیگر، مثلا «برجام» را به موازات پیش ببریم و تحلیل کنیم؛ یعنی دیدگاه مردم ایران را با هر اعتقادی و تفکری که دارند، درباره این توافق جويا شویم.

❧ تضاد میان دیدگاه نادری و شما – کارگردانان- ساختنی کوچک می‌شود و دست‌کم در تیتراژ پایانی فیلم جای می‌گیرد؟

صناعی‌ها: اینکه اصولا نمای کلی و لانگ‌شات فرش‌ها را در انتهای فیلم ببینیم، برای ما یک انتخاب بود. مخصوصا که در دعوی آخر فیلم بین من و آقای نادری، من به او قول می‌دهم که فرش‌ها را کامل در جایی از فیلم نشان خواهیم داد. بنابراین نقاد داشت که در طول فیلم فقط جزئیات را نشان دهیم و نمایش کلیت فرش را برای انتها نگه داریم. درباره ابعاد تصویر انتها هم ما باید از قاعده ابعاد آرشيو به هر حالت استفاده می‌کردیم؛ یعنی چون این فیلم‌ها متعلق به ۱۳ سال پیش بود، طبق قاعده‌ای که در فیلم تعریف شده، ما باید از آن ابعاد استفاده می‌کردیم.

یادداشت روزنامه‌نگار مستعفی

دیدن سینمانیمکت با کارگردان



لیلی فرهادپور

● از وقتی روزنامه‌نگار مستعفی شدم و این ستون را می‌نویسم، با یک پدیده جالب روبه‌رو شده‌ام: سانسور از سوی دوستان و نه کارگزاران فرهنگی! یکی می‌گوید چرا درباره فلان فیلم «مندی»، نوشتی، وقتی می‌نویسی؛ یعنی به آن توجه می‌کنی. چرا توجه می‌کنی؟! حالا هم که می‌خواهم درباره فیلم «محمد رحمانیان» بنویسم، می‌گویند فیلمش خوب نیست، پس ننویس! در بین نقدهایی که به این فیلم شده بود، هم رسیدم به نقدی که حکم داده بود: «رحمانیان کار خوبی کرد که پیش از جشنواره گفت «اگر همه دنیا بگویند فیلمم بد است، خودم می‌دانم که خوب است، چون قطعا در همه دنیا هیچ سینماشناس و تئاتردیدۀ‌ای پیدا نمی‌شود که بگوید این فیلم خوب است». حالا چون اصولا ساز ناگوکزدن را دوست دارم، می‌خواهم باز هم از فیلم هندی بنویسم و از خوبی فیلم محمد رحمانیان.

رفتیم دیدن «سینما نیمکت» در پردیسی که آن فیلم هندی هم نمایش داده می‌شد. همراهم یکی از دوستان بود که نه منتقد حساب می‌شود و نه آدم هنری. خانم «شین» از آن سینماروهایی است که تهیای هم شده به دیدن فیلم می‌رود. «شین» در آسانسور برایم می‌گفت که تحت تأثیر تبلیغات و اصرار دوستان و فامیل به دیدن فیلم هندی رفته است و خیلی احساس شرم می‌کند که چرا چنین فیلم نازلی را دیده است. چند نفری که در آسانسور بودند و احتمالا آمده بودند برای همان فیلم، کمی سرخ‌وسفید شدند و سرفه‌ای کردند و نگاهشان را به سقف یا کف اتاقک انداختند. من هم آن بی‌مروتی بچگانه درونم عود کرد و با لحنی فخرفروشانه گفتم:

در عوض امروز داریم می‌رویم یک فیلم متفاوت ببینیم با یک نوع انکران متفاوت؛ این مسافران در آسانسور نگاهشان را به سقف و کف عمیق‌تر کردند. با همه دکوپوز پردیس چهارسو، امکان ندارد رحمانیان را هرجا که ایستاده باشد ببینی. با انبوهی ریش و سیل و موی سفید و چشمانی با برق کودکانه. باین‌حال باور نمی‌کردم آنجا باشد. هنوز سانس قبلی فیلمش تمام نشده بود. در افواه و اخبار گفته بود که این انکران محدود برای ۱۰اشب به درخواست خودش بوده و می‌خواهد در تمام سئانس‌های نمایش حضور داشته باشد و پس از پایان هر سئانس، با تماشاگران و مخاطبان گفت‌وگو کند؛ اما فکر نمی‌کرد واقعا این کار را بکند. تا سه‌شنبه دیگر، این فیلم در سه سئانس نمایش داده می‌شود. سئانس‌های اول و دوم با نام «سینما نیمکت» و سئانس پایانی با عنوان سینما نیمکت، نسخه کارگردان، گویا تفاوت این دو نسخه در تدوین و نیز مدت‌زمان نمایش فیلم است. نسخه کارگردان که به‌وسیله محمد رحمانیان تدوین شده و ۱۱۳ دقیقه است و آخر شب آن را نمایش می‌دهند. این در حالی است که نسخه کوتاه‌تر ۹۸ دقیقه است. فهمیدم که رحمانیان می‌خواهد واقعا همه سئانس‌های این‌ده روز انکران فیلمش را در سینما باشد، از صبح تا شب. گفت: «چه فرقی می‌کند. عین تئاتر باید کارگردان کنار فیلمش باشد. به مخاطبانش احترام بگذارد. برای همین هم پای اکران محدود فیلمم ایستادم. در دوره انکران فیلمم یا خودم باید باشم یا عوامل فیلم». آدمم بیرسم مگر می‌شود که سئانس تمام شد و رحمانیان معذرت خواست؛ چون باید می‌رفت بدرقه تماشاگرانش و بعد هم استقبال تماشاگران سئانس بعد. مردم از سینما بیرون می‌آمدند و تکت‌ک از کارگردان تشکر می‌کردند. تعجب کردم که مگر می‌شود همه رحمانیان را بشناسند. گویا کارگردان در تمام این سئانس‌ها قبل از شروع فیلم به روی سن می‌رود و از تمام تماشاگران تشکر می‌کند که آمده‌اند فیلمش را ببینند و کمی درباره فیلم می‌گوید و این‌گونه برای اولین‌بار در سئانسی عمومی (و نه جشنواره‌ای) شاهدهیم که تماشاگران معمولی برای کارگردان فیلم پیش از شروع فیلم و البته بعد از اتمام آن دست می‌زنند. اینجا جای متن‌شناسان خالی است که درباره این اکران فکام می‌کنند یا یک فیلم آن‌هم در تکرار هر سئانس اظهارنظر کنند. رحمانیان بعد از رفتن آخرین تماشاگر، به‌سرعت خودش را به در سالن نمایش می‌رساند تا از باقی‌مانده تماشاگران جدید استقبال کند و وقتی همه نشستند، باز روی سی می‌رود و این فرامتن را به سه سئانس بعدی هم تحمیل می‌کند. فیلم نسخه کارگردان شروع می‌شود، یک طولانی‌تر از نسخه اصلی است؛ بنابراین کمی گذشتار به نظر می‌رسد؛ اما رحمانیان می‌داند چه کرده است و آنچه کرده است، این است که هرچه دل تنکش خواست گفته است. خب برخی فیلم‌سازان برای گیشه فیلم می‌سازند (فیلم هندی) و برخی برای جشنواره و جایزه و برخی هم فیلم می‌سازند که فیلم بسازند و برخی هم مثل رحمانیان فیلم می‌سازد که حرف دلش را بزند. هرکدام هم مخاطب خود را دارد. سالن یک پردیس چارسو ۳۲۲ صندلی دارد و در آن آخر شب وسط هفته، در خاموشی مغازه‌های موبایل‌فروشی چهارراه جمهوری و حافظ، واقعا ۳۰۰ نفر آمده بودند این حرف‌های دردمانده رحمانیان را ببینند. فیلم من را به یاد فارتهایت ۴۵۱ انداخت. ویدئوسوزان سال‌های دهه ۶۰ و تلاش برای نگه‌داشتن خاطره سینمای کلاسیک، آنجایی‌که پسران راجر نمی‌گذار جک نیکلسون و بقیه دیوانه‌ها تلویزیون تماشا کنند و جک نیکلسون مسابقه فوتبال را برای دیوانه‌ها گزارش زنده می‌کند.